

# ده سال اغتشاش در اندیشه‌های اقتصادسازان ایران

نوشته دکتر احمد سیف

سیاست‌پردازی کردیم. نه فرایند تدوین سیاست‌های اقتصادی ساختاری معقول و منطقی داشت و نه چگونگی پیاده کردن آن سیاست‌ها. زیر و بم قضایا را آن طور که باید و شاید واریسی نکردیم و از آن مهمتر، در بسیاری از موارد از الگوها و دیدگاه‌های درس نامه‌ای فراتر نرفتیم. واقعیت اما این است که این الگوها به آن صورتی که در درس نامه نامه‌ها ارائه می‌شوند، برای پیاده شدن در هیچ جامعه‌ای مطلوب نیستند. می‌بایست آن الگوها را با بررسی و پژوهش «بومی» و «ایرانی» می‌کردیم که نکردیم. و در این دهسالی که گذشت برای این سهل‌انگاری در عرصه اندیشه و اندیشه ورزیدن بهای کلانی نیز پرداختیم که پرداختن آن بهای سنگین، هنوز ادامه دارد.

چرا این چنین است؟ این پرسشی با وجود ظاهر سهل، پاسخ سرراست و آسانی ندارد. از زوایای گوناگون می‌توان در راستای پاسخگویی به این پرسش کوشید. من در این جا، همانطور که در بالا گفته شد، می‌خواهم به اختصار از زاویه مسؤلیت‌گریزی به بررسی این چگونگی بپردازم. متأسفانه نمونه‌های فراوانی در دست است ولی من به ذکر دو نمونه بسنده خواهم کرد. پیش از آن ولی بگویم و بگذرم که واقعیت این است که در ایران امروز، خیلی‌ها در کنار هزار و یک تخصص دیگر، اقتصاددان هم شده‌اند و روزی نیست که راه حل جدیدی برای تخفیف مشکلات ارائه ندهند. چنین وضعی، فی نفسه اشکال ندارد ولی جماعتی



بدون این که بخواهم از مقوله‌های تاریخی حرف بزنم و یا به تحلیل مفصل سیاست‌ها بپردازم، در این نوشتار می‌خواهم از مسؤلیت‌گریزی سخن بگویم. به اعتقاد من، این مسئله درباره همه حوزه‌های زندگی ما حضوری چشمگیر دارد و مادام که به این حضور پایان ندهیم، بعید می‌بینم، در حل مسائل و مشکلاتی که در این حوزه‌ها داریم، موفق شویم. برای این که حرف و حدیث من در یک چارچوب منطقی و از نظر تاریخی، مشخصی قرار بگیرد، لازم است نمونه بدهم و این نمونه‌ها را از حوزه اقتصاد به دست خواهم داد.

همین جا بگویم که قصدم نشان دادن این نکته است که در دهسال گذشته، اگر نخواهیم بیشتر به عقب برگردیم، با مسؤلیت‌گریزی و

مشکلات و مصائب اقتصادی جامعه یک شبه پیدا نمی‌شوند. بخشی از این مشکلات ریشه در تاریخ جامعه دارند و شماری دیگر، نیز احتمالاً، ریشه در جغرافیا. و به همین دلیل نیز هست که مشکلات اقتصادی، راه حل ساده و دست به نقد ندارند. حوصله می‌طلبند و یافتن راه حل معقول و منطقی به کار و باز هم کار بیشتر نیازمند است. ذهنیتی رها از جزمیت لازم دارد تا با در نظر گرفتن همه جوانب، راه حل مناسب انتخاب شود. و این البته همیشه درست است که در مسائلی که با زندگی میلیونها انسان دیگر سر و کار دارد، مسؤلیت‌پذیری تام و تمام نیز لازم است تا سیاستی و راه حلی با حداقل پی‌آمدهای نامطلوب برای مردم در پیش گرفته شود.

در ایران، چه در گذشته و چه در بیست سال گذشته آیا این چنین کرده بودیم؟ پاسخ دست به نقد به این پرسش این است که اگر این چنین کرده بودیم، اقتصاد ما با این همه مشکلات متعدد روبرو نبود. و اما بلافاصله باید به این پرسش پاسخ داد که چرا این چنین نکرده‌ایم؟ به عنوان پاسخی احتمالی به این پرسش بعدی، می‌توانیم هم چنان یقه «استعمار پیر انگلستان» را بگیریم و یا اینکه به «امپریالیسم آمریکا» بد و بیراه بگوئیم. ولی آیا، به راستی، تنها این قدرت‌ها مقصر بودند و خودمان، گناهی نداشتیم؟

## قابل توجه کلیه کارخانجات و واحدهای تولیدی

شرکت مهندسی تحقیقات صنایع الاستیک با تجربه چندین ساله در زمینه آموزش، پژوهش، خدمات مهندسی و طراحی و با بهره‌برداری از گروه‌های کارشناسی مجرب، کتابخانه و آرشیو علمی کامل و به‌روز شده، ارتباط با مراکز علمی و صنعتی معتبر بین‌المللی آمادگی دارد تا در رابطه با پروژه‌های فوق خدمات مشاوره، طراحی، اجرا و نظارت را در بالاترین سطوح علمی و تکنیکی ارائه نماید. علاقه‌مندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با آدرس زیر مکاتبه یا حضوراً مراجعه نمایند.



تهران، خیابان باقرخان، پلاک ۶۲، صندوق پستی ۵۹۸۱-۱۵۸۷۵ تلفن: ۹۳۸۰۴۱-۹۳۰۹۴۵-۹۳۰۲۲۵ فاکس: ۹۳۵۷۷۹

که دستشان به جایی بند است با سخن‌رانی‌های آتشینی که در این مسند و یا در آن دانشگاه می‌کنند، و یا در لا به لای مقاله‌ای که در این یا آن نشریه می‌نویسند، مشکلی را که حل نمی‌کنند، هیچ، به اغتشاش تفکر دامن می‌زنند. و این اغتشاش آفرینی به راستی یکی از عوامل اساسی بسیاری از مصائب ماست. همین جا بگوییم، در بسیاری از حوزه‌های دیگر، همگان مقوله تخصص و کارشناسی را می‌پذیرند، ولی به اقتصاد که می‌رسیم، داستان به صورت دیگری در می‌آید. همگان متقاعد می‌شوند که از زیر و بم اقتصاد باخبرند و دلیلش هم احتمالاً این است که برخلاف بسیاری از حوزه‌های دیگر، اقتصاد «زبان ویژه» خود را ندارد و در این حوزه از کار و بیکاری، تولید و مصرف، قیمت و مسائل مشابه سخن می‌رود و این‌ها البته موضوعاتی است که همگان در زندگی روزمره خویش با آنها در تماس و ارتباط هستند. ولی، بلافاصله باید بگوییم که مسئله از این کمی جدی‌تر است. یعنی، گاه مشاهده می‌کنیم که اقتصاد خوانده‌ها نیز به مسؤلیت عمل نمی‌کنند. بد نیست نمونه بدهیم.

یکی از کارشناسان گرانمایه ما که در ضمن استاد دانشگاه نیز هست، از سوئی با شناور کردن نرخ ارز مخالف است، چون، «این مشابه این است که شما یک کاغذ را در فضائی قرار بدهید که مرتب در معرض وزش باد است و بخواهید آن را در یک محدوده مکانی ثابت نگه دارید»، ولی، از سوی دیگر، وقتی در ایران، سیاست بانک مرکزی بر این قرار گرفت که نرخ ارز شناور شود، به قول ایشان، «هیچ دلیلی نمی‌بینم که نرخ ارز بالا برود». با این وجود، نتیجه تک‌نرخ کردن ارز، «قطعاً تورمی خواهد بود. یعنی، ما باید بعد از این انتظار افزایش قیمت‌ها را داشته باشیم» و اما:

- اگر دلیلی برای بالا رفتن نرخ ارز وجود ندارد، پس، به چه دلیلی نتیجه تک‌نرخ کردن ارز، «افزایش قیمت‌ها» خواهد بود؟

- به علاوه، اگر کارشناس گرانمایه ما با شناور کردن نرخ ارز موافق نیستند و «عملکرد بازار» را در آن راستا به درستی، نادرست و نامطلوب ارزیابی می‌کنند، پس، چگونه است که در پیوند با صنایع داخلی، آن هم در جامعه‌ای چون ایران، همه تصمیمات را به عهده بازار آزاد می‌گذارند و می‌فرمایند:

«بخشی از این صنایع ممکن است از

**در سالهای ۷۱-۱۳۶۸  
بیش از ۸۶ میلیارد دلار  
به اقتصاد ایران تزریق  
شد در حالی که کل  
صادرات غیر نفتی ما به  
زحمت به ۹ میلیارد دلار  
می‌رسید؛ یعنی به ازای  
هر نه دلار هزینه ارزی،  
یک دلار درآمد ارزی.**

صنایعی باشند که دلیلی ندارد ادامه کار بدهند و اگر نمی‌توانند با ارز شناور و یا ارز واقعی فعالیت سالمی داشته باشند، بهتر است کنار بروند» (۱)

پرسش اول، چه پیش آمده است که همان «کاغذ سرگردان در باد» بیانگر «ارز واقعی» شده است؟

پرسش دوم: فرض کنیم که دولتمداران براساس راهنمایی ایشان عمل کنند، کدام یک از صنایع ایران قادر به رقابت خواهند بود؟ به علاوه، گیرم که بخشی از این صنایع، و یا به احتمال قوی‌تر، تقریباً تمامی‌شان «کنار بروند»، بعد چه خواهد شد و یا چه باید بشود؟

پرسش سوم: آیا جامعه‌ای چون ایران به صنعت نیاز دارد یا خیر؟ و اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، چگونه می‌تواند، صاحب صنعت بشود؟ نمونه ایران به کنار، آیا در تمام طول و عرض تاریخ و جغرافیا، می‌توان شاهدی پیدا کرد که کشوری با پیروی از سیاست‌های غیر حمایتی، صاحب صنعت شده باشد؟ این که سیاست‌های حمایتی بد اجرا می‌شوند و یا در جوامعی که حکومت‌های خودکامه دارند، آن حکومت‌ها فاقد دوراندیشی سیاسی و اقتصادی هستند، موجب نمی‌شود که مبلغ سیاست‌هایی باشیم که هرگز از

محدوده کتاب‌های درسی فراتر نرفته است. سخن اصلی و اساسی بر سر این است که با کنار رفتن این صنایع، بر سر نیروی کار شاغل در این صنایع چه باید بیاید؟ هدف همه بحث و جدل‌هایی که بر سر نظام‌های گوناگون اقتصادی می‌شود، به واقع، چیست؟ جز این است آیا، که در تحلیل نهائی، محک و معیار سنجش و ارزیابی یک نظام اقتصادی، قابلیت و توانائی آن نظام در برآوردن نیازهای انسانی است؟ به این ترتیب، به پرسش قبلی باز می‌گردیم، با کنار رفتن این صنایع بر سر نیروی کار شاغل در این صنایع چه می‌آید؟ در جوامعی که نظامات گسترده رفاه اجتماعی دارند، پرداخت حق بیکاری یا حقوق مشابه، اندکی از هزینه انسانی این سیاست می‌کاهد ولی هر آن‌چه که می‌توانست به وسیله نیروی کار بیکار شده، تولید شود، برای همیشه از دست می‌رود. در جوامعی که این نظام را ندارند، پی‌آمد این سیاست‌های کتابی، گسترش باز هم بیشتر فقر، و فحشاء و گرسنگی است.

اجازه بدهید، همین نکته را با بررسی مختصات اقتصاد ایران کمی دنبال کنیم. اگرچه این مصاحبه، ۶ سال پیش انجام شد ولی در ماه‌های اخیر نیز، شاهد همین دیدگاه به صورت‌های دیگر بوده‌ایم. باری،

براساس سرشماری سال ۱۳۷۰، از جمعیت ۵۹ میلیونی ایران، تنها ۱۳ میلیون تن شاغل بودند که تازه از این تعداد بخش قابل توجهی صاحب «مشاغل کاذب» بودند، یعنی، «دخالتی در تغییر چهره‌ی کالا یا پدید آوردن ارزش افزوده ندارند و شمار این‌ها هم چیزی نزدیک به ۶ میلیون نفر است». (۲) با این حساب، ۷ میلیون نفر مولد بار تکفل ۵۹ میلیون نفر را به عهده دارند. به سخن دیگر، هر نفر، بار مصرف ۸/۵ نفر را به دوش می‌کشد.

با این مختصات، وقتی کسی به مسؤلیت عمل می‌کند، نباید، مبلغ سیاست‌هایی باشد که این نسبت وابستگی، یعنی نسبت بخش غیر مولد جمعیت به کل جمعیت، را با راهنمایی درس‌نامه‌ای تشدید کند. چون واقعیت است که بیکار شده‌ها، نه به آسانی کار دیگری می‌یابند و نه بدون برج‌گذاشتن اثر «محو» می‌شوند. احتمال به واقع نزدیکتر این است که در بخش به اصطلاح «خدمات» که در کشورهایی چون ایران، به واقع یعنی، بخش «دلالی» و «باج‌ستانی» جذب می‌شوند. که عمده‌ترین عامل تورم آفرین در این

نوع اقتصادهاست.

به دیگر دیدگاه‌های کارشناس گرانمایه ما نمی‌پردازیم و فقط به یک مورد دیگر اشاره می‌کنم و می‌گذرم.

خبرنگار نشریه معتقد است که دولت در حمایت از «آسیب‌پذیرها» (۳) موفق نبوده است و این رأیی است که جملگی برآنند. ولی پاسخ، استاد اقتصاد، کمی تأمل برانگیز است. «چه کسی می‌گوید الان وضع کارمندان بهتر نشده است. در حال حاضر افزایش حقوق بخشی از کارمندان به میزانی بوده که تا ۱۰۰ درصد درآمد آنها را افزایش داده است، آیا فاصله قیمت‌ها تا ۱۰۰ درصد افزایش پیدا کرده؟ شاخص قیمت‌ها اصلاً چنین چیزی را نشان نمی‌دهد.» خبرنگار نشریه می‌پرسد که «شاخص قیمت‌ها را شما نسبت به چه سالی در نظر می‌گیرید؟ و پاسخ این است که «در حال حاضر» و بعد ادامه می‌دهند، «من طرف دولت نیستم... من واقعیت اقتصادی را در نظر می‌گیرم.» و ظاهراً با توجه به همین واقعیت اقتصادی است که ادامه می‌دهند، «این که بخواهیم قدرت خرید ۱۰ یا ۱۵ سال قبل را حفظ کنیم اصلاً مد نظر نبوده و در حال حاضر امکان پذیر هم نمی‌باشد و مسئله‌ای که باید مورد توجه باشد حداقل حفظ وضعیت موجود است.» (۴) متأسفانه سالهاست براساس آنچه که می‌شنوم و در نشریات داخلی می‌خوانم، گفتن دارد که هیچ‌کس ظاهراً در ایران این «واقعیت اقتصادی» را رویت نکرده است. از نمایندگان مجلس، تا امامان جمعه، هیچ‌کس را پیدا نمی‌کنید که همانند استاد اقتصاد ما مدعی بهتر شدن وضع کارمندان باشد. نه فقط این، حتی دولت نیز چنین ادعائی ندارد. نمایندگان مجلس، حتی فراتر رفته و گفته‌اند که «اکثریت مردم ما، زیر خط فقر زندگی می‌کنند.» (۵)

نکته دیگر، ای کاش آقای دکتر توضیح می‌دادند که چرا حتی قدرت خرید ۱۰ یا ۱۵ سال پیش مدنظر ایشان نیست؟ اگر یک نظام اقتصادی نتواند حداقل سطح زندگی ۱۵ سال پیش را برای شهروندان خویش حفظ کند، منفعت حفظ چنان نظامی در چیست؟ و اما، بگذریم و توجه را به نظریات کارشناسانه دیگری جلب کنم.

آقای دکتر محمد جواد لاریجانی، علاوه بر وکالت مجلس و ریاست انستیتو فیزیک، رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی نیز



هستند و چند سالیست که درباره مسائل ایران و جهان، نظریات کارشناسانه ابراز می‌دارند. من در این نوشتار به دیگر نوشته‌ها و گفته‌های ایشان نمی‌پردازم و تنها به بخشی از نظریات ایشان درباره اقتصاد ایران توجه خواهم کرد. در پاسخ به نقاط قوت و ضعف برنامه اول، آقای دکتر براساس

۴ — محور بحث می‌کنند. (۶)

محور اول: «حرکت به سوی بازار اقتصادی آزاد... برنامه اول — خواست افزایش تولید را با ایجاد میدان برای بخش خصوصی و با استفاده از پویایی بازار آزاد جلو ببرد.»

محور دوم: «جذب سرمایه‌گذاری بخش خصوصی اعم از داخل و خارج و استفاده از آن بود»

محور سوم: «خصوصی‌سازی» را شامل می‌شد.

محور چهارم: «سازماندهی برنامه‌هایی بود که به نحوی باید آن محورهای اصلی حیات را برای مردم تضمین کنند که به آن

برنامه‌های تأمین اجتماعی گفته می‌شود». اگر ارزیابی این محورها براساس واقعیات جامعه ایران باشد، این واقعیت تلخ و گزنده کتمان کردنی نیست که به غیر از «حرکت به سوی بازار اقتصادی آزاد»، سیاست اقتصادی دولت در تمام زمینه‌ها متأسفانه شکست خورد و موفق نبود. به جای «افزایش تولید» اقتصاد ایران با رکودی جدی روبروست و تورم و کمبود و بازار سیاه به راستی بی‌داد می‌کند. و اما، ارزیابی ایشان از این محورها. اگرچه در زمینه تولید و حرکت به سوی یک ساختار بازار آزاد، دولت «قدمهای شجاعانه‌ای را برداشته است» که «حقیقتاً چرخهای تولید به حرکت درآمد» ولی با این وصف، «من کاری به راندمان تولید ندارم». آیا بهتر نمی‌بود که از «راندمان تولید» نمونه‌ای می‌دادند؟ ولی چرا ندادند؟ برای این که متأسفانه نمی‌توانند بدهند. دردمندان باید گفت که درست است که تولید ناخالص داخلی کشور در ۱۳۷۰، تازه به سطح سال ۱۳۵۶ رسید، یعنی سالی که ایران

**Rafaelle**

**ما انتخاب می‌کنیم تا شما شیک بپوشید**

**کلکسیون از کت تک و شلوار پیراهن و ...**

سفارشات دوخت در اسرع وقت پذیرفته می‌شود.

تلفن: ۸۳۵۶۰۷

بالانتر از میدان ۷ تیر، خپابان  
مفتح شمالی (رورولت سابق)  
جذب بانک صادرات، شماره ۵-۵

**ر افائله**

پوشاک خردانه - رانانه



تولید ناخالص داخلی ایران به قیمت ثابت سال ۱۳۶۲ (۷)

سال	تولید ناخالص داخلی به میلیارد ریال	۱۳۶۲=۱۰۰	تولید سرانه به هزار ریال	۱۳۶۲=۱۰۰
۱۳۶۴	۱۶۵۵۶	۱۰۰	۳۴۶/۲	۱۰۰
۱۳۶۵	۱۵۱۶۳	۹۲	۳۰۶/۷	۸۸
۱۳۶۶	۱۴۹۹۴	۹۰	۲۹۳/۵	۸۵
۱۳۶۷	۱۴۲۷۰	۸۶	۲۷۱/۷	۷۸
۱۳۶۸	۱۲۳۷۵	۷۵	۲۶۲	۷۶
۱۳۶۹	۱۱۱۱۰	۶۷	۲۲۲	۶۴
۱۳۷۰	۱۱۱۱۰	۶۷	۱۹۲	۵۵

«شما وقتی دینامیک بازار آزاد را می‌گذارید، اگر واحدهای تولیدکننده که باید با هم رقابت کنند خصوصی نباشند، تنها استفاده‌ای که خواهید برد این است که نرخ‌ها کالاها و خدماتی را که تولید می‌کنند از طریق فروش در بازار آزاد تأمین می‌کنید. اما همه منافع خصوصی‌سازی شامل رقابت، بالا رفتن کیفیت و پائین آمدن هزینه تولید را نخواهید داشت».

اشکال این شیوه نگرش در این است که نمی‌داند «همه منافع خصوصی‌سازی» قرار است از طریق مکانیسم قیمت‌ها در «بازار آزاد» تحقق یابد. پس اگر نرخ «کالاها و خدمات» در بازار آزاد تعیین می‌شود، دلیلی ندارد که دیگر منافع به دست نیاید. اما قضیه به همین جا ختم نمی‌شود. می‌گویند، «اگر ۹۰ درصد یک اقتصاد توسط واحدهای دولتی کنترل شود مسلماً این اقتصاد نمی‌تواند از دینامیک بازار خوب رفتار کند». خوب نکند. در این شرایط، قرار نیست عمل بکند، ولی، «به همین دلیل مسأله واردات خیلی جدی نبوده چرا که تولیدکننده‌های داخلی دولتی بودند». این دو مقوله، برخلاف ادعای آقای دکتر لاریجانی، هیچ ارتباط منطقی با یکدیگر ندارند. ولی از نظر ایشان، «ما به اسم حمایت از مصرف‌کننده مقدار زیادی کالا وارد کشور کردیم و چون بخش عمده تولید را دولت در دست داشته، واردات تأثیری بر روی آنها نداشته است». باید گفت که همه ارتباطات ایجاد شده در این جا نیز مصنوعی‌اند. جدی بودن یا نبودن واردات، چه ربطی به تولید دولتی دارد؟ نکته این است که چه پیش درآمدی لازم است تا واردات تأثیری بر تولیدکنندگان داخلی (خصوصی یا دولتی) نداشته باشد؟ متأسفانه، واقعیت تلخ اقتصادی این است که در همه این سالها (حتی در سالهای بسی دورتر)، بین تولید و مصرف در اقتصاد ایران، شکاف چشمگیری وجود داشت. بخشی از این شکاف با واردات پر شد و بخشی دیگر، خود را به صورت سقوط هراس‌انگیز سطح رفاه اکثریت شهروندان نمایان کرد. مسئله اصلی و اساسی این است که سرمایه‌سالاری «پسا مدرن» ایران، چه در سالهای اخیر و چه در ۵۰-۴۰ سال گذشته، به تولید توجه کافی مبذول نداشته است. گنده‌گوئی‌های معمول درباره اهمیت نفت و وابستگی هراس‌انگیز اقتصاد ایران به دلارهای

تولد فرهنگ باج ستانی

همین جا بگویم که یکی از کمبودهای اساسی تحلیل آقای دکتر لاریجانی و بسیاری از کارشناسان گران‌مایه ما این است که در ذهنیت خویش از «خصوصی‌سازی» تصویری ساخته‌اند که قرار است «حلال» همه مشکلات اقتصادی ما باشد و چون چنین تصویری با واقعیت خصوصی‌سازی در تناقض قرار می‌گیرد، این تناقض بسیاری از کارشناسان ما را به تناقض گوئی رهنمون شده است. اجازه بدهید توضیح بدهم.

۲۵-۲۰ میلیون نفر کمتر جمعیت داشت. به سخن دیگر، افزایش جمعیت به این مقدار و تزریق میلیاردها دلار نفتی در کنار این «قدمهای شجاعانه» اثری بر تولید ناخالص داخلی نداشته است. برای این که نکته مورد نظر من روشن شود، توجه خواننده را به جدول شماره یک جلب می‌کنم. برای تدوین این جدول از آمارهای صندوق بین‌المللی پول بهره‌جسته‌ام و برای دست یافتن به مقدار تولید ناخالص داخلی در سالهای ۷۰-۱۳۶۸ به قیمت ثابت سال ۱۳۶۴، ارقام رسمی را با توجه به نرخ تورم سالیانه که آن هم ارقام دولتی است، محاسبه کرده‌ام.

به گوشه‌های از این داستان باز خواهیم گشت و از منابع دولتی داده‌های آماری بیشتری ارائه خواهیم داد. ولی عجلتاً به مصاحبه پیش گفته بپردازیم.

«مسئله تک نرخی شدن یک قدم خیلی مهم محسوب می‌شود». ولی در پیوند با «خصوصی‌سازی» دولت چندان موفق نبود و ناگفته روشن می‌شود که با عدم موفقیت برنامه‌های خصوصی‌سازی، و با وجود آن «قدمهای شجاعانه» آن «میدان رقابتی» نیز تحقق نیافت. درباره محور دوم، ارزیابی‌شان برای من کمی ناروین است. می‌فرمایند که «نقطه ضعف عمده‌ی ما در برنامه مسأله تأمین اجتماعی در کل است» در جای دیگر، ولی واضحتر سخن می‌گویند که برنامه‌های دولت سبب شده که «فشار را بیشتر بر روی طبقه‌های ضعیف در جامعه وارد کند».

از این نکته بدیهی غافل  
مانده بودیم که در تمام  
طول قرن بیستم ساختار  
اقتصادی ما، ساختاری بود  
همیشگی و بخور و نمیر، با  
فرهنگ ریشه‌دار دلالی و  
واسطگی، و گریزان از  
تولید و آلوده به مصرف و  
اسراف...

نفی موجب فراروئیدن فرهنگی شد که بیشتر متمایل به «باج سستانی» [Rent - Seeking] بود تا «حداکثرسازی سود» و «بهینه‌سازی استفاده از منابع»، و به همین خاطر نیز هست که نه تولیدکنندگان بلکه «بازاریان» یعنی، توزیع کنندگان در زندگی اقتصادی ایران این همه مهم می‌شوند و مادام که این فرهنگ بر زندگی اقتصادی ما حاکمیت دارد، مقوله مالکیت خصوصی یا دولتی، یک عامل فرعی و دست دوم باقی می‌ماند.

اجازه بدهید در این راستا، توجه را به چند داده مهم آماری جلب کنم تا نکته مورد نظر من کمی روشن شود.

نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص ملی که در ۱۳۶۷ معادل ۱۲/۱ درصد بود، قرار بود در سه سال اول برنامه ۱۲/۳، ۱۴/۸ و ۱۹/۸ درصد باشد. ولی در عمل، به طور متوسط ۱۰/۶ درصد بود. (۸) از سوی دیگر، متوسط سن کارخانجات ایران ۱۸-۱۵ سال است و اغلب باید نوسازی شود که هزینه آن را معادل ۵۰-۲۵ میلیارد دلار برآورد

می‌کنند. در ۵۵ درصد از صنایع ایران، سن ماشین‌آلات بالاتر از ۲۰ سال است. (۹) در صنایع نساجی، عمر ماشین‌آلات ۴۵ سال است و در فاصله ۶۷-۱۳۵۸ اگرچه حدود ۶ میلیارد دلار صرف واردات مواد اولیه شد ولی سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات فقط ۵۰۰ میلیون دلار بود و این در حالیست که به گفته دبیر سندیکای صنایع نساجی پنبه‌ای، «هم‌اکنون مشابه برخی از ماشین‌آلات موجود در کارخانه‌های ایران عیناً در موزه ماشین‌آلات لندن به نمایش گذاشته شده است». (۱۰) به این ترتیب، تعجبی ندارد که در حالی که مقدار تقاضا یک میلیارد متر برآورد می‌شود، کل ظرفیت تولیدی کارخانه‌های عهد دقیانوسی ایران فقط ۴۲۰ میلیون متر است. (۱۱)

از سوی دیگر، به گفته رئیس پیشین بانک مرکزی، بین سالهای ۷۱-۱۳۶۸ بیش از ۸۶ میلیارد دلار به اقتصاد ایران تزریق شد که حدوداً ۵۵ میلیارد دلار درآمدهای نفتی و بقیه از محل اعتبارات و وامهای خارجی به دست آمد. فعلاً به

مشکلی که همین وام سستانی برای دولت ایران ایجاد کرد، کار ندارم ولی واقعیت این است که بخش قابل توجهی از این سرمایه عظیم حیف و میل شد. و این حیف و میل شدن‌ها نیز چیزی نبود که از دید مسؤولین حکومتی مخفی مانده باشد. به قول یکی از وزرای پیشین اقتصاد و دارائی، «من الان مطمئن نیستم سرمایه‌گذاری‌هایی که داریم انجام می‌دهیم، آیا به خاطر این ایجاد درآمدی است که از تفاوت نرخ ارز وجود دارد و یا خود به خود ارزیابی مثبتی است که از این سرمایه‌گذاری‌ها حاصل می‌شود». (۱۲) اگرچه اطلاعات کامل در اختیار ندارم، ولی برای نمونه می‌دانیم که شرکت پتروشیمی با استفاده از ارز دولتی، ده هزار تن میل گرد وارد کرد و پس از مدتها انبارداری در بندرعباس، این میل‌گردها را در بازار آزاد به مبلغ ۵۰۰-۴۰۰ میلیون تومان فروخت. وزارت صنایع با تولیدکنندگان داخلی، «اتصالات گازی» برای تولید ۱/۵ میلیون قطعه به توافق رسید و تولیدکنندگان داخلی هم براساس استانداردهای لازم تولید کردند. بانک مرکزی به

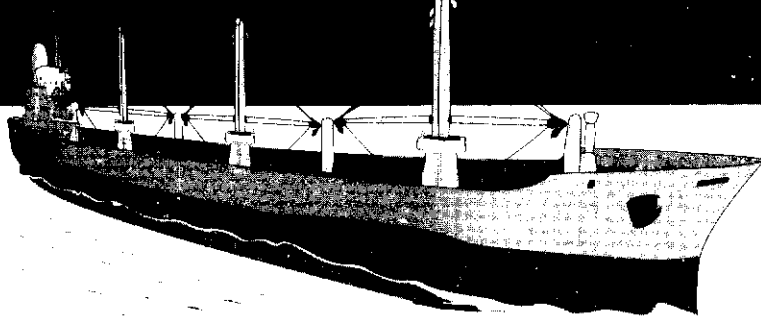
# واردات و صادرات

# منش ترخیص

(با مسئولیت محدود)

مشاور امور گمرکی و ترخیص کالا از کلیه گمرکات کشور

## Manesh Tarkhis Co. Ltd



دفتر مرکزی: تهران، خیابان استاد مطهری، خیابان شهید سلیمان

خاطر(امیر اتابک)، خیابان سعدالدین وراوینی، پلاک ۳۹، شماره ۲

تلفن: ۸۸۳۷۷۷۷-۸۸۳۷۵۵۱-۸۸۳۴۷۴۷-۸۸۳۴۶۴۶ فاکس: ۸۸۳-۹۶۳

شعبه بندرعباس: تلفن ۹۱۱۲۱۷۰۶۳۶

این تولیدکنندگان ارز دولتی نداد ولی مرکز تهیه و توزیع وزارت بازرگانی با استفاده از ارز دولتی، ده میلیون قطعه وارد بازار کرد در حالی که کل مصرف سالانه ایران فقط ۲ میلیون قطعه بود. شرکت مس سرچشمه، ترجیح می‌دهد محصولات خود را صادر کند و به وزارت صنایع سنگین نفروشد. دلیلش هم این است که شرکت مس سرچشمه برای واردات نیازهای خود، ارز دولتی می‌گیرد ولی درآمد ارزی خود را در بازار سیاه می‌فروشد. اختلاف این دو نیز «سوددهی» شرکت است، که به واقع «سود» نیست و ای بسا که هزینه ارزی نیز داشته باشد. در همین راستا، این را نیز می‌دانیم که چند هزار پرونده در حال بررسی است که تجار بخش خصوصی ارز دولتی گرفتند و تقلب کردند. مقدارش را ۵ میلیارد دلار تخمین می‌زنند. (۱۳) بررسی جزئیات بیشتر را به وقت دیگری می‌گذارم ولی در طول این ۴ سال، کل صادرات غیر نفتی ایران به زحمت به ۹ میلیارد دلار رسید. یعنی، به ازای هر ۹ یا ۱۰ دلار هزینه ارزی، اقتصاد ایران توانست فقط ۱ دلار درآمد ارزی ایجاد کند. این مشکل، بیش از آنکه مشکل شیوه مالکیت دولتی باشد، نتیجه ناهمخوانی سیاست‌های اقتصادی و رابطه سالاری حاکم بر مناسبات تجاری و اقتصادی ماست. این که صنایع پتروشیمی به وارد کردن میل گرد دست می‌زند و یا صنایع مس سرچشمه که یک تولیدکننده دولتی است به صنایع سنگین که آن هم دولتی است، مواد اولیه و نیم ساخته نمی‌فروشد، چه ربطی به نحوه مالکیت دارد؟ به گمان من، علت اصلی را باید در فساد مالی و فرهنگ اقتصادی دلال سالار، فقدان ضوابط قانونی و در مواردی که قانون هست، قانون‌شکنی، وابستگی و عقب ماندگی بخش خصوصی و عدم امنیت اقتصادی و اجتماعی که ناشی از قانون‌شکنی است، دانست.

با این گریز، ناگزیر برگردیم به مصاحبه آقای دکتر لاریجانی، به قول ایشان، اشکال عمده برنامه اول این بود که «تئوری پایه برای حرکت» نداشت. چاره‌ای نیست غیر از این که توضیح بدهم که چرا با ایشان موافق نیستم. مشکل این نبود که «تئوری پایه» نداشتیم. مسئله اساسی این بود که «تئوری» بی‌پایه‌ای را بکار گرفتیم. اگرچه بررسی کامل علل بیماری مزمن اقتصاد ایران حوصله و توان بسیار بیشتری می‌طلبد و به سالهای بعد از ۱۳۵۷ محدود نمی‌شود (۱۴) ولی واقعیت دارد که مسائل و

## شمار قابل توجهی از دولتمردان و سیاست پردازان اقتصادی ما از سونی مبلغ خرمومی‌سازی بودند و از سوی دیگر شعارهای آتشین خود را بر علیه سرمایه سالاری در هر فرصتی تکرار می‌کردند.

مصائب اقتصادی با سوء مدیریت و رابطه سالاری بسیار تشدید شد. از وارسیدن این نکته بدیهی غافل مانده بودیم که حداقل در تمام طول قرن بیستم، ساختار اقتصادی ما، ساختاری بود معیشتی و بخور و نمیر با فرهنگ ریشه‌دار دلالی و واسطگی، گریزان از تولید و آلوده به مصرف و اسراف، با تکیه بر هزینه منابع ملی و غیرقابل جایگزینی (نفت) و براساس قوانین جنگل (غارت و چپاول زورمندان). نه برنامه‌های بود، اگرچه سازمان عریض و طویل برنامه داشتیم، و نه سیاست با ثبات و سنجیده‌ای، اگرچه سیاست‌پردازان به ثبات عقیده تظاهر می‌کردند. در سالهای اول پس از انقلاب، با مصادره بانکها و کارخانه‌ها و دیگر اموال منقول و غیرمنقول، تمرکزطلبی تشدید شد و بوروکراسی اقتصادی رشدی سرطانی یافت. رابطه سالاری باعث شد که این اموال عمومی آن طور که می‌بایست برای رفع مصائب اقتصادی ملی مورد استفاده قرار نگیرد. جنگ تحمیلی عراق بر این، گذشته از انهدام و تخریب زیر ساخت‌های اقتصادی که تازه چندان قابل توجه نبود و هزینه‌های بسیار دیگر، این پی‌آمد اضافی را نیز داشت که یک اقتصاد جنگی بر زندگی روزمره شهروندان تحمیل شود. از سونی، شاید جز این چاره‌ای نبود ولی از سوی

دیگر، کوپن سالاری و تداوم رابطه باوری موجب شد که مسائل و مشکلات اقتصادی ریشه‌دارتر و مزمن‌تر شوند.

- سرمایه‌داران نو کیسه مثل قارچ از گوشه و کنار سبز شدند که اگرچه کار تولیدی نمی‌کردند و یا بسیار کم می‌کردند، ولی قابلیت پول‌سازی بادآورده، فرهنگ سرمایه‌داران را به تباهی بیشتر کشاند. پروارتر شدن هراس‌انگیز این دست سرمایه‌داران، تئمه ناچیز انگیزه برای سرمایه‌گذاری در کارهای تولیدی را از بین برد.

- خرید و فروش کوپن، با تمام پی‌آمدهای خوفناک رفاهی‌اش، باعث شد که بخش عظیمی از بیکاران در ظاهر امر متبّع درآمد پولی پیدا کنند. از سونی شماره شاعین در بخش «خدمات» به ضرر بخش صنعت و کشاورزی متورم شد ولی از سوی دیگر، این دگرگونی ساختاری نه نشانه قوام یافتن نظام سرمایه سالاری مولد، بلکه بیانگر بوسیدگی و عقب‌ماندگی آن بود. به گفته یک پژوهشگر؛ گسترش بخش خدمات در «قالب مشاغلی نظیر دلالی، واسطه‌گری‌های کلان، بورس بازی زمین، کوپن‌فروشی و دستفروشی» ظاهر شد که «به معنای افزایش خدمات غیر ضروری و انگلی است که بدون کوچکتری کمکی به تولید، ایجاد تقاضا می‌کند». (۱۵) افزودن بر تقاضا در حالی که تولید افزایش نمی‌یابد، در متون اقتصادی نام دیگرش تورم‌آفرینی است. بر همین اساس بود که پژوهشگر دیگری، حجم بیکاری پنهان و آشکار در سال ۱۳۶۷ را، معادل ۴۳ درصد از کل نیروی کار تخمین زد. (۱۶) ناگفته روشن است که با این حجم بیکاری، فقر و نداری بسی عظیم‌تر از آن است که در منابع رسمی گزارش می‌شود. به ویژه اگر در نظر داشته باشیم که سازمان‌های رفاه اجتماعی در ایران، ناکافی، غیر مؤثر و از نظر بنیه مالی، فقیرند. در برخورد به این وضعیت ولی، چه کرده بودیم؟ در زمینه‌های غیر اقتصادی، روال کار بر این قرار گرفت که معیارهای رفتار و کردار اجتماعی تعیین کنیم و منابع بسیاری را نیز صرف آن کرده بودیم که کسی این قرار و مدارها را نادیده نگیرد، ولی در حیطه اقتصادی، نوعی تاجرپریم را بر جامعه ایران حاکم گردانیم و در نظر نگرفتیم که تاجرپریم، در گوهر چیزی به عنوان جامعه را به رسمیت نمی‌شناسد و بر منافع فردی و فرد سالاری افراطی اصرار می‌ورزد. یعنی می‌خواهم



توجه را به این نکته جلب کنم که از سوئی، کوشیدیم از معیارهای رفتار اجتماعی سخن بگوئیم و از سوی دیگر، ولی بر تأثیر احتمالی انگیزه‌های فردی در بهبود کارائی و خلاقیت تأکید ورزیدیم. یعنی، اگرچه در حوزه سیاست و اجتماع، شهروندان را تحویل نگرفتیم ولی در حوزه اقتصاد، خواستیم همان افرادی که به صورت فرد وجود نداشتند و یا اگر داشتند حق و حقوقی نداشتند، مسؤلیت‌های انفرادی روزافزون‌تری به گردن بگیرند. آیا دیدن تناقض بین این دو به راستی دشوار بود که آن را در نظر نگرفتیم؟

اگرچه به قول وزیر سابق اقتصاد، «این سیاست‌ها، مجموعه کارشناسی خود ماست» (۱۷)، ولی برای جا انداختن همان سیاست‌ها مجبور شدند دست به دامان متخصصین صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی زده و یا از مدافعان ایرانی همین سیاست‌ها مساعدت بطلبند. هدف و انگیزه اساسی سمینارها و کنفرانس‌های متعددی که در همان سالها برگزار شد، چیزی جز این نبود که تاجریسم را نه فقط مطلوب که تنها راه نجات ایران از محاصره اقتصادی‌اش ارائه نمایند. گذشته از تناقضات اساسی و درونی تاجریسم، اقتصاد و جامعه ایران با مشکلات دیگری نیز روبرو بود. مقوله عدم امنیت اجتماعی و شفاف نبودن قوانین و حتی خودسری و قانون‌شکنی کسانی که پشتشان به جانی گرم بود، در کنار امکان پول‌سازی‌های بادآورده از دلالی و واسطگی باعث شد که حتی مدافعان عقیدتی حکومت نیز در امور تولیدی سرمایه‌گذاری نکنند. دلیلش نیز، از سوئی، فقدان امنیت و از سوی دیگر، بودن انگیزه مالی فراوان و کنترل نشده در عرصه دلالی، بود. برای پروار شدن در اقتصادی دلال سالار و واسطه‌پرور، ناهنجاری لازم است. یعنی باید شرایطی فراهم آید که یا کمبودهای جدی هست و یا می‌تواند آفریده شود. در چنین وضعیتی، به ویژه در شرایط حاکمیت بازار، کمبود واقعی و یا مصنوعی، به افزایش قیمت‌ها منجر می‌شود و شرایط انتقال ثروت از مصرف‌کنندگان به دلالان، یعنی همان سرمایه‌داران نوکیسه فراهم می‌شود. متأسفانه دولت‌های مختلف نیز، برای مقابله با این واقعیت ناهنجار اقتصادی کم کاری کردند. مجسم کنید! ۱۵ سال باید بگذرد تا این که مجلس گرفتن پورسات (در واقعیت امر، رشوه) را ممنوع اعلام کند! کنترل دولتی که اعمال می‌شد، اگرچه با توزیع

کوین به داد بخشی از شهروندان می‌رسید ولی به خاطر بد اداره شدن، به صورتی درآمد که شرایط را برای پیدایش و رشد همین سرمایه‌داران نوکیسه فراهم کرد. ولی به جای برخورد جدی با این بیماری اقتصادی که در واقع ریشه سیاسی داشت، یعنی تصحیح عملکرد دولت، به تبعیت از باورهای تاجریستی، کوشیدند کنترل دولتی را در اقتصادی که با کمبود جدی روبروست بر دارند. (به بی‌آمدهایش اشاره خواهم کرد.) سرمایه‌داران نوکیسه ایران اگرچه ثروت انبوهی اندوخته‌اند ولی فاقد فرهنگ سرمایه سالاری‌اند. یعنی عمدتاً باج طلبند (Rent seekers) تا این که طالب سود (Profit) باشند. به همین خاطر نیز هست که از تولید و کارهای تولیدی مثل جن از بسم‌الله گریزانند. به همان سالهای اول دهه ۷۰ بنگرید. همین که دولت کمی از مقررات حاکم بر تجارت خارجی را کنار گذاشت، چه هنگامه عظیمی شد برای واردات. به عنوان نمونه می‌گویم. شرکت خصوصی آسان موتور، پس از اخذ موافقت اصولی جهت تولید خودرو در ایران، از وزارت صنایع سنگین اجازه می‌گیرد تا به منظور «آزمایش و بررسی بازار» عجلتاً به واردات خودرو بپردازد ولی به استناد خبر مندرج در روزنامه رسالت، در حالیکه برای راه‌اندازی خط تولید اقدامات جدی نمی‌کنند، مبادرت به ورود «چند هزار دستگاه خودرو» کردند، چون «علیرغم تعرفه‌های جدید واردات خودرو با صرفه‌تر از مونتاژ آن در داخل است و صادرات خودرو غیر ممکن است» (۱۸).

ولی بنگرید به پاسخ رئیس سازمان برنامه و بودجه که در ضمن معاون رئیس جمهور نیز بود به این مشکل، یعنی محدودیت منابع ارزی و زیادی تقاضا برای آن: «اگر منابع محدود است معنای آن این است که قیمت ارز، مواد اولیه و تجهیزات بالا می‌رود. اگر با نرخهای بالا سرمایه‌گذاری امکان‌پذیر بود، انجام می‌شود و اگر نبود، سرمایه‌گذاری انجام نمی‌شود». مخبر روزنامه می‌پرسد، «وقتی ما ارز نداریم در تولید دارو به کار بگیریم... چرا باید ارز کشور در واردات خودروی آخرین سیستم مصرف شود». در وهله اول، به نظر باورکردنی نمی‌آید ولی آقای رئیس سازمان برنامه پاسخ می‌دهند، «این بحث به برنامه و بودجه ارتباط ندارد» (۱۹). اگر عوامل مؤثر در سرمایه‌گذاری و تولید به این سازمان بی‌ارتباط

است، پس کار عمده این سازمان برنامه‌ریزی برای چیست؟ باری، اشکال عمده نداشتن تنوری نبود، بلکه، اشکال اساسی در بد فهمیدن آن بود و در بلاتکلیفی در عرصه اندیشه میان سیاست‌پردازان اقتصادی ما. یعنی شمار قابل توجهی از دولتمردان در مقامات گوناگون حکومتی، از سوئی مبلغ خصوصی‌سازی بودند و از سوی دیگر شعارهای آتشین خود را بر علیه سرمایه سالاری در هر فرصتی تکرار می‌کردند. اجازه بدهید چند نمونه بدهم: یکی از نمایندگان تهران در مجلس که البته نماینده جناح حاکم هم هست، می‌گوید: «اقتصادی که مبتنی بر ربا باشد، طبیعی است یک تضاد عمده و اساسی با اقتصاد اسلامی دارد. اصولاً اقتصاد غرب بر اساس رباست و ما با آن مخالفیم. ما مخالف فاصله طبقاتی هستیم... ما با سرمایه‌داری مخالفیم. این را حتی دشمنان ما می‌دانند» (۲۰). سردبیر روزنامه رسالت که نماینده مجلس هم هست و در ضمن یکی از حامیان سرسخت خصوصی‌سازی هم می‌باشد، این سخن نغز را می‌گوید که «این جانب هم جناب آقای بشارتی... و هم جناب آقای محتشمی را از عناصر انقلابی می‌دانم... هر دو ضد آمریکائی، ضد اسرائیلی و ضد سرمایه‌داری و طرفدار عزت و کرامت مستضعفان هستند» (۲۱). یکی از وکلای مشهد از قوه قضائیه می‌خواهد بر علیه «زالو صفقان و زراندوزان» اقدام جدی بنماید و یکی از وکلای کرمانشاه خواهان «قطع دست زالو صفقان و تروریستهای اقتصادی و مجازات» آنهاست. (۲۲) یکی از وکلای تبریز می‌گوید، که «خصوصی‌سازی در کشور ما مطابق با واقعیت نمی‌باشد» چون به قول ایشان، «مبنای اقتصادی ما زیر مجموعه‌ای از اعتقاد ماست که به برقراری قسط و عدل اجتماعی باید بیانجامد» (۲۳). آقای دکتر صدر که وکیل تهران در مجلس بودند ضمن مخالفت با خصوصی‌سازی خدمات بهداشتی معتقدند که مکانیزم بازار و یا «هر مکانیزم دیگر نمی‌تواند دولت و نظارت اسلامی را نفی کند» و نظارت اسلامی هم، یعنی، «باید نرخ اجناس تعیین و نظارت دقیق اعمال گردد و با مستخلفانی که بدون توجه به شرایط کشور فقط به فکر افزایش سرمایه و بستن بار خود به قیمت مکیدن خون مردم هستند، شدیدترین برخوردها صورت گیرد» (۲۴). آقای رئیس



جمهور پیشین و رئیس کنونی شورای تشخیص مصلحت نظام، بی‌اعتناء به نظریات نمایندگان مجلس معتقد بود که «خصوصی‌سازی تنها راه نجات کشور و اقتصاد ماست». (۲۵) وزیر بازرگانی دولت خود ایشان ولی مدعی است که «توسعه اقتصادی کشور باید همگام با

عدالت اجتماعی و رفاه عمومی در کشور باشد و عدالت اجتماعی نیاز به برنامه‌ریزی و نظارت دارد و صرف بازار نمی‌تواند ما را به سمت ارزش‌های خاص خود هدایت کند». (۲۶) رئیس اطاق بازرگانی تهران که در آن دوره نماینده مجلس نیز بود، از دولت می‌خواهد که برای تسریع در امر خصوصی‌سازی به بخش خصوصی سوسید و یارانه داده شود، یعنی کارخانجات را نه به قیمت اکنونی‌شان، بلکه به «قیمت ۲۰ یا ۲۵ سال پیش، یعنی روزی که بنا شده‌اند واگذار کنیم» (۲۷) و این در حالیکه وزیر کار می‌گوید «ما فقط به دنبال امنیت سرمایه در کشور نیستیم بلکه اهدافی مانند امنیت اجتماعی یا امنیت

مسلمین را در نظر می‌گیریم و سرمایه‌گذاری در کشور را به شکلی بررسی می‌کنیم که با منافع مسلمین در تضاد قرار نگیرد». (۲۸) البته بالاترکلیفی و سردرگمی فقط به این موارد محدود نمی‌شود. معاون اقتصادی سازمان برنامه معتقد است که «در حال حاضر سیستم دخالت دولت در امور اقتصادی با شکست مواجه شده و

سیستم اقتصاد فعلی ما کارآمد نیست». (۲۹) هم زمان با این کوششها، وزیر بازرگانی اعلام می‌کند، «باید شوراهای تولید و توزیع را ضابطه‌مند و قانونمند کنیم». در این شوراها، «ترکیبی از تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان با هدایت و نظارت وزارت بازرگانی مجموعه مسائل تولید و توزیع را در درون یک جمع اداره و نظارت می‌کنند». قرار است در شهرها نیز «مراکز تجارتي» ایجاد شود که «در موارد اضطرار و جهت جلوگیری از نوسانات شدید قیمت‌ها نسبت به عرضه کالاها اقدام می‌کنند و بازوهای اجرایی دولت هستند». با آن همه روایاتی که اندر فوائد خصوصی‌سازی گفته می‌شد، و اقداماتی که به عمل آوردند، مقوله کنترل دولت بر اقتصاد قرار است به همان شدت ادامه یابد. به گفته وزیر بازرگانی در رأس این شوراهای تولید و توزیع، «یک شورای عالی قرار دارد که در آن تسعادی از وزرا از جمله وزرای صنعتی و بازرگانی حضور دارند و مقررات این طرح را در زمینه تخصیص ارز، اعتبارات، موافقت اصولی و الگوی مصرف و غیره تدوین می‌کنند». (۳۰) قصد آن ندارم که درباره این اظهارنظرها قضاوت ارزشی بکنم، ولی به عنوان کسی که دو سه کلمه اقتصاد خوانده است، می‌گویم، با این ترتیب، اگر مختصات عقاید اقتصادی شما این است، پس چرا دست از سر خصوصی‌سازی و آزادسازی بر نمی‌دارید؟ این برنامه‌ها در صورت موفقیت، نتیجه‌اش سرمایه‌سالاری بازار آزاد است که می‌گویند با آن مخالفید. بی‌آمدش، بیشتر شدن اختلاف طبقاتی است که می‌فرمایید، بر نمی‌تابید. و جسارتاً، چرا داستان شتر مرغ را تکرار می‌کنید، یعنی، یا باید، برای اداره اقتصاد به صورتی که با این باورها جور در بیاید، برنامه‌ریزی بکنید و یا، اگر به این نتیجه رسیده‌اید، که شیوه دیگری لازم است، پس از این شعار دادن‌های سرمایه‌گريزاننده دست بردارید. چون هیچ چیز، در این دنیا بدتر از بالاترکلیفی در عرصه اندیشه نیست.

**تجربه تلخ یک نرخي کردن ارز**

و اما پیش از آنکه به مصاحبه آقای دکتر برگردیم، نمونه دیگری هم بدهم از کپی‌برداری از درس نامه‌ها تا روشن شود که مشکل، نه نبودن «تئوری» بلکه به کارگیری، «تئوری‌های نامربوط» بوده است.

ارز و داستان تک نرخي کردن ارز نمونه خوبی است از این که چگونه از متون درس نامه‌ها، سیاست اقتصادی تدوین شده است آیا سیاست‌پردازان اقتصادی که از نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول تبعیت کرده بودند، این حداقل را نمی‌دانستند که در شرایطی که ۹۵ درصد ارز مملکت در کنترل دولت است، بازار آزاد و شناور ارز نمی‌تواند وجود داشته باشد؟ چرا که لازمه شناور بودن و شناور ماندن نرخ ارز، وجود عرضه‌کنندگان و متقاضیان بی‌شمار ارز است نه این که، یک عرضه‌کننده انحصاری (دولت) آن هم در شرایطی که با کمبود ارز مواجه است، همه کنترل‌ها را بردارد و بخواهد قیمت ارز را به بازار دیکته کند. سیاست بانک مرکزی در تمام آن دوره این بود که قیمت ارز را براساس قیمت‌های حاکم بر بازار سیاه تعیین کند و چون از سوی دیگر، ارز کافی برای رفع نیازهای متقاضیان بی‌شمار نداشت، نتیجه آن شد که قیمت ارز در بازار سیاه بالا می‌رفت و بانک مرکزی نیز نق نق زنان به دنبال قیمت بازار سیاه، ارزش ریال را بدون وارسیدن پی‌آمدهایش، بیشتر و بیشتر کاهش می‌داد. جدول زیر، تغییرات بهای دلار را در فاصله ۲۳-۶ آذر ۱۳۷۲ نشان می‌دهد:

ارزش دلار به ریال در بازار سیاه ارز در تهران:

قیمت بانک مرکزی در زمان برقراری تک نرخي = ۱۰۰	نرخي = ۱۰۰	آذر
۱۱۱	۱۷۷۵	۶ آذر
۱۱۴	۱۸۲۵	۷ آذر
۱۱۴	۱۸۳۰	۹ آذر
۱۱۶	۱۸۶۰	۱۰ آذر
۱۱۶	۱۸۶۰-۱۸۶۵	۱۲ آذر
۱۱۷	۱۸۷۵	۱۳ آذر
۱۲۱	۱۹۳۰	۱۶ آذر
۱۲۲	۱۹۴۵-۱۹۵۰	۱۷ آذر
۱۲۴	۱۹۸۰-۲۰۰۰	۲۱ آذر
۱۳۱	۲۰۹۰	۲۲ آذر
۱۴۰	۲۲۳۵	۲۳ آذر

مأخذ: رسالت، شماره‌های مختلف

وقتی قرار شد ارز تک‌نرخي بشود، قیمت دلار در بازار سیاه ارز ۱۶۰۰ ریال بود و بانک مرکزی هم قیمت دلار را ۱۵۸۵ ریال قرارداد ولی در ۲۳ آذر ۱۳۷۲، قیمت دلار در بانک مرکزی به ۱۷۶۷ ریال افزایش یافت، یعنی، در عکس‌العمل به فشار



نتیجه، واردکنندگان برای پرداخت قیمت واردات روزافزون به بازار سیاه ارز که در دوره حاکمیت دیدگاه تاجریستی بر اقتصاد، «بازار شناساوار ارز» نامیده می‌شد، سرریز شدند و باعث بالا رفتن قیمت دلار و دیگر ارزها گشتند.

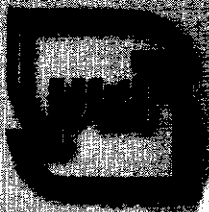
- اگرچه برای تشویق تولید و بهره‌وری کار زیادی صورت نمی‌گرفت ولی بانک مرکزی با این تبعیت کورکورانه‌اش از درس نامه‌ها به شاخه جدیدی در حوزه دلالی و واسطگی قانونیت بخشید. خیلی‌ها بهتر از صاحب این قلم می‌دانند که در پی سیاست نسنجیده و مضر بانک مرکزی، صف‌های طولیل متقاضیان ارز در جلوی بانکها شکل گرفت و کار به جایی رسید که نوبت در صف متقاضیان به تبعیت از قوانین بازار آزاد «قیمت» پیدا کرد و خرید و فروش می‌شد. از طرف دیگر، در شرایطی که بیکاری زیادی در مملکت وجود دارد، طبیعی و حتی بدیهی است که شماره دلالان ارز روز به روز بیشتر می‌شد، به ویژه در شرایطی که سیاست‌های بانک مرکزی امکان درآمدآفرینی را در این بازار قلابی بیشتر و بیشتر کرده بود. به

بانک مرکزی را با یک تأخیر ۶ ماهه نقد می‌کنند، (۳۲) و دولت نیز ارز کافی در اختیار ندارد، اعلام می‌شود که بانکها به هر کس و همه کس تا سقف ۵۰۰۰ دلار ارز می‌فروشند و ارسال ارز به خارج از ایران تا سقف ۱۰۰۰۰ دلار، هیچ محدودیتی ندارد. (۳۳) و اما، داستان را به همین جا نباید رها کرد:

- به دلایلی که برای من روشن نیست در این دوره، تعرفه‌های گمرکی براساس نرخ قدیم ارز (یعنی دلاری ۷ تومان) محاسبه می‌شود. این اقدام نسنجیده و دلال مسلکی سرمایه‌داران نوکیسه، موجب رونق واردات و در نتیجه، افزایش تقاضا برای ارز شد.

- بانک مرکزی در حالی که به دلیل نداشتن ارز از صدور اعتبارات اسنادی برای وارد کنندگان خودداری می‌ورزد، با صدور اطلاعیه‌ای عدم صدور را «شایعه ضد انقلاب» می‌خواند. (۳۴) و اما در دنیای واقعی، از سوئی بانک به صدور این اسناد دست نمی‌زد و از سوی دیگر، اسناد صادر شده مورد قبول بانکهای بین‌المللی نبود و در

بازار سیاه، بانک مرکزی بیش از ۱۱ درصد از ارزش ریال کاست. یعنی، از زمان تک نرخی شدن، ریال بیش از ۲۵۰۰ درصد ارزش خود را از دست داده بود. از سوی دیگر، با وجود افزایش هراس‌انگیز جمعیت و تزریق میلیاردها دلار نفتی به اقتصاد، تولید ناخالص داخلی در ۱۳۷۰ نسبت به سال ۱۳۵۶ افزایشی معادل ۱۷ درصد نشان می‌داد، در حالی که در همین مدت، مقدار نقدینگی در گردش از ۲۱۳۹/۵ میلیارد ریال در ۱۳۵۶ به ۲۸۶۲۸/۷ میلیارد ریال در ۱۳۷۰ رسید. یعنی، بیشتر از ۱۳ برابر افزایش یافت. البته آقای نوربخش، رقم ۳۵۰۰۰ میلیارد را برای مقدار نقدینگی ذکر کرده‌اند که به گمان من، مقدار نقدینگی در پایان سال ۱۳۷۱ است. (۳۱) بر این مبنای، در فاصله ۷۱-۱۳۵۶ مقدار نقدینگی بیش از ۱۶ برابر شده بود. در این وضعیت، و در شرایطی که به دلیل ناتوانی دولت در بازپرداخت بدهی‌های خارجی، بانکهای بین‌المللی از پذیرش اعتبارت اسنادی بانک مرکزی سرباز می‌زنند و حتی بانکهای ایرانی مقیم خارج، چکهای مسافرتی



شرکت شیمیایی قوام کار (سهامی عام)

**تولیدات شرکت شیمیایی قوام کار:**

- ۱- رزین: P.W.A.C (هموپلیمر - کولپلیمر)
- ۲- آهار: جهت صنایع فرش ماشینی - صنایع موکت، پرده و پارچه
- ۳- چسب: چسب چوب - پلاکت - صحافی - کاشی - لیبیل
- چسب جهت صنایع بسته‌بندی و جعبه مقوایی
- چسب موکت - کفشی - سرلنجی - آهن
- چسب جهت صنایع لومبیل

تهران، خیابان دکتر فاطمی، جنب وزارت کشور، شماره ۶۵ - کدپستی: ۱۴۱۴۷ - تلفن: ۶۵۳۳۹۳، ۶۵۳۸۸۸، ۸۸۲۲۸۵۱ - فاکس: ۶۵۰۱۷۱

جدول زیر بنگرید:

درآمد یک دلال ارز در بازار تهران:  
(خرید ۵۰۰۰ دلار از بانک و فروش در بازار)

فروردین ۱۳۷۲	۷۵/۰۰۰ ریال
۶ آذر ۱۳۷۲	۵۸۰/۰۰۰ ریال
۱۶ آذر ۱۳۷۲	۹۹۰/۰۰۰ ریال
۲۳ آذر ۱۳۷۲*	۱/۴۰۴/۰۰۰ ریال

\* با توجه به تغییر مقررات براساس خرید ۳/۰۰۰ دلار محاسبه شد.

- با افزایش ناامنی اجتماعی، نابرابرتر شدن توزیع درآمد و ثروت، فرار سرمایه از ایران تشدید شد و به نوبه خود با افزودن بر تقاضا برای ارز باعث بالا رفتن قیمت آن شد.

- موقعیت تولیدکنندگان داخلی که می‌بایست واردات مواد اولیه و ماشین‌آلات خود را با ارزهای هرچه گران‌تر خریداری کنند از همیشه متزلزل‌تر شد.

- کاهش ادامه‌دار و حیرت‌انگیز پول داخلی، تورم داخلی را به شدت افزایش داد. نتیجه تورم، گسترش فقر و ناداری و توزیع نابرابرتر درآمدها و ثروت در اقتصاد بود.

- به دلیل تورم داخلی، صادرات غیرنفتی که می‌بایست تا حدی در تخفیف معضلات مؤثر باشد، با مشکلات حل ناشدنی روبرو شد برای نمونه، صادرات سازمان صنایع ملی در ۷ ماه اول سال ۱۳۷۲ به نسبت مقدار صادرات در مدت مشابه سال قبل، ۱۶ درصد کاهش یافت. (۳۵) به گفته مدیر عامل کارخانه ایران تایر، «شرکت‌های خارجی به دلیل عدم اعتماد به سیستم گشایش اعتبارات ارزی بانک‌های ایرانی حاضر به فروش مواد اولیه به واحدهای صنعتی اعم از بخش خصوصی و تحت پوشش دولت نیستند و از این رو این واحدها برای تأمین مواد اولیه و قطعات یدکی با مشکل جدی روبرو هستند». (۳۶) و احتمالاً به همین دلیل هم بود که برای مثال، شرکت هیکو که سازنده ماشین‌آلات راهسازی است، با وجود این که قیمت تمام شده محصولاتش به مراتب کمتر از قیمت ماشین‌آلات وارداتی مشابه است (لودر و بولدوزر ساخت هیکو به ترتیب ۵۰ و ۴۰ درصد از محصولات وارداتی ارزان‌ترند) مجبور شد که تولیدش را ۳۸ درصد کاهش بدهد. (۳۷) با این گریز بسیار طولانی، اجازه بدهید

برگردیم به مصاحبه آقای دکتر لاریجانی، ایشان اضافه می‌کنند، برای این که اهداف روشن شود، باید مفاهیم «اقتصاد سالم»، «اقتصاد قوی» و «اقتصاد مدرن» را در نظر داشت و ادامه می‌دهند، «اگر فاصله این‌ها را در نظر داشته باشیم، اهدافمان روشن‌تر خواهد بود». قبل از این که به بررسی مختصات بپردازم اضافه کنم که این‌ها قرار است مراحل مختلف توسعه و تحول اقتصاد ایران باشد. و همین‌جا، پس به اشاره بگویم که در شرایط امروز جهان، این مسئله که چگونه ممکن است اقتصادی «سالم» باشد، ولی «قوی» نباشد و یا «قوی» باشد ولی «مدرن» نباشد، یکی از معماهای طرح شده در این مصاحبه است که متأسفانه به آن پاسخی داده نمی‌شود.

با این همه، وقتی مختصات «اقتصاد سالم» را بر می‌شمرند، خواننده بی‌اختیار دلش برای فرمایشات دیگرشان اندر «معجزات» خصوصی‌سازی کباب می‌شود. یعنی، می‌خواهم بگویم همان باتکلیفی در عرصه اندیشه در این جا نیز ظهور پیدا می‌کند. می‌گویند، «اقتصاد سالم»، اقتصادی نیست که صادرات بالا داشته باشد، اقتصادی نیست که در دنیا می‌تواند رقابت کند. اقتصاد سالم براساس ویژگی‌های درونی کشور طرح‌ریزی شده، یعنی مردم در آن می‌توانند به راحتی مایحتاج اولیه زندگی خود را به دست آورند. در این مرحله، اقتصاد باید در پیوند با موادی چون «ارزاق عمومی، انرژی، برق و دارو خود اتکاء باشد». راه رسیدن به این هدف هم این است که «در دوره سالم سازی دولت باید از اقتصاد حفاظت کند. یعنی سیاست‌های Protectionism یا حمایت‌گرانی» داشته باشیم». آن روایت «قدمهای شجاعانه» و «همه‌ی منافع خصوصی‌سازی» که یادتان هست! ولی الان می‌فرمایند که در کل برنامه اول تنوری‌مان این بود که «اقتصاد درهای باز» داشته باشیم و «به نظر من این یک اشکال عمده است و باید برای یک دوره جدید اقتصاد ما، اقتصاد حفاظت شده باشد و اقتصاد درهای باز نداشته باشیم». قصدم در این مختصر ارائه پیشنهاد برای اداره اقتصاد ایران نیست، که چنین کاری از دست همچو منی بر نمی‌آید، ولی می‌خواهم یادآوری بکنم که بسیاری از کارشناسان گرانمایه ما، در حالی که به نظر

می‌رسد با «خصوصی‌سازی» آشنایی ندارند، از آن دفاع می‌کنند. یعنی، آقای دکتر در حالی که از خصوصی‌سازی حمایت می‌کنند و این البته حق مسلمشان است که مدافع هر نظریه‌ای باشند، ولی نمی‌توانند و نباید در عین حال، مدافع کنترل دولت بر عملکرد بازار آزاد باشند و یا به عکس، اگر ایشان کنترل دولت را ضروری می‌دانند، نمی‌توانند و نباید هم‌زمان مبلغ خصوصی‌سازی نیز باشند. چنین کاری، نتیجه‌اش اغتشاش در عرصه اندیشه‌پردازی سیاست اقتصادی و نتیجه عملی ترش، تداوم بحران اقتصادی است. در اقتصاد نئوکلاسیک‌ها که سرم‌نشاء نظری همه این سیاست‌هاست، «خصوصی‌سازی» و «آزادسازی» (یعنی تقلیل نقش کنترل‌کننده دولت بر عملکرد بازار) اگر با هم و هم‌زمان انجام نگیرند، به هیچ یک از اهداف ادعایی «رقابت» بالا رفتن کیفیت و پائین آمدن هزینه تولید... نخواهد رسید. ولی آقای دکتر داستان دیگری می‌گویند، هم از آن «قدمهای شجاعانه» دفاع می‌کنند و هم می‌گویند، برای سالم‌سازی اقتصاد، دولت نباید از آن قدم‌ها بردارد و به این ترتیب همه یافته‌های خویش را رسته می‌کنند. به قول ایشان، «دولت حصار می‌کشد و از تولیدات داخلی حفاظت می‌کند». برای روشن کردن نقطه نظریات خود، به نمونه خودروسازی اشاره می‌کنند که اگر «تئوری (Protectionism) نباشد خواهید گفت چه لزومی دارد که ما دو کارخانه داشته باشیم. بهتر است که تولیدات داخلی در تقابل با واردات مجبور به رقابت شوند، و اما، «در تئوری (Protectionism) یا حمایتی درست عکس این صحبت می‌شود. در تنوری حمایتی ما باید حفاظت بکشیم... اگر از دیدگاه حمایتی نگاه کنیم اشکال خودروهای داخلی این است که دولت اینها را تولید می‌کند ولی اشکال این نیست که اینها در داخل تولید می‌شوند... در دیدگاه حمایتی اجازه واردات خودرو نباید داده شود و برعکس کارخانه‌های داخلی مهار گرد و به بخش خصوصی واگذار شود».

بی‌مقدمه این توضیح لازم را بدهم که زبان فارگلیسی (فارسی - انگلیسی) در اصل مصاحبه است و من گناهی ندارم. باری، مشاهده می‌کنید که آقای دکتر مجدداً به داستان شیرین «خصوصی‌سازی» رجعت کرده‌اند. با استفاده از همین مثال ایشان، مطلب را دنبال کنیم. قصدم



نشان دادن نادرستی استدلال‌های ایشان است نه نقد نظریه حمایتی. فرض بفرمائید دولت ایران به پیشنهاد ایشان عمل می‌کند و ورود خودرو به ایران ممنوع می‌شود. چه پیش خواهد آمد؟ سه احتمال سردستی را مطرح می‌کنم:

- در اقتصادی که عمده‌ترین مشخصه‌اش کمبود سالاریست، قسمت خودرو از قیمت یک هواپیمای جامبو بیشتر می‌شود. صاحبان (فرضاً) خصوصی بیکان و سایپا سوپر میلیاردر می‌شوند و به ریش مصرف‌کنندگانی که باید تا قیامت در نوبت دریافت خودرو بمانند، می‌خندند. فشار تقاضا (کمبود عرضه) توأم با ممنوعیت واردات باعث می‌شود که مباحث مربوط به «کیفیت»، «تقلیل هزینه تولید» و «گاهش قیمت» نیز، همه و همه به فراموشی سپرده شوند.

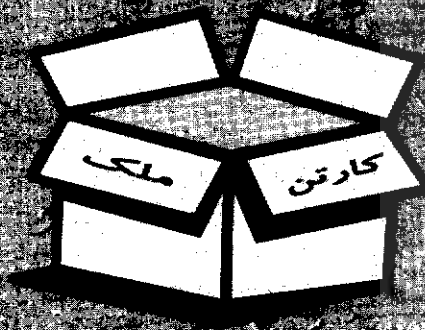
- این دو شرکت خصوصی با یکدیگر رقابت خواهند کرد و پس از مدتی، به جای دو شرکت، یک صاحب خصوصی، کنترل و مالکیت هر دو مؤسسه را به عهده می‌گیرد. در آن صورت، بازار خودرو در ایران به صورت «همت عالی» در

می‌آید، چون به صورت «بازار تولیدکننده انحصاری بدون هیچ فشار رقابتی» دگرسان شده است. خریداران بر سر خرید کالاهای کمیاب با یکدیگر به رقابت می‌پردازند.

- فشار تقاضا باعث بالا رفتن قیمت می‌شود و سودآوری خودروسازی بهبود می‌یابد و سرمایه‌داران خصوصی به سرمایه‌گذاری در این بخش، تشویق می‌شوند. این پی‌آمد کتابی و درس نامه‌ای پیشنهاد ایشان است. به جد امیدوارم این طور بشود، ولی نمی‌شود و نمی‌تواند بشود. چون سرمایه، در کنار سودآوری به پیش شرط‌های دیگری نیز نیاز دارد و مادام که آن پیش شرط‌ها وجود نداشته باشند، سرمایه‌گذاری صورت نخواهد گرفت. از این پیش شرط‌ها، می‌توان به امنیت اجتماعی و اقتصادی، اعتماد و باور مردم به حاکمیت، ثبات و معقولانه بودن سیاست‌های اقتصادی اشاره کرد. آیا این پیش شرط‌ها در ایران وجود دارند؟ من پاسخ این پرسش را نمی‌دانم ولی به گفته رئیس اطلاق بازرگانی تهران، «امروزه دولت سهام خود را عرضه می‌کند ولیکن

رغبت برای سرمایه‌گذاری کم است. زیرا مردم هنوز فکر می‌کنند تغییر جهت سیاسی برای مردمی کردن و آزادسازی هنوز یک امر جدی نیست». (۳۸) یکی از وزیران پیشین اقتصاد در گزارشی که به مجلس ارائه داد ضمن تکیه بر نیاز اقتصادی کشور به سرمایه‌گذاری گفت که برای رسیدن به اهداف برنامه‌ها، «هر روزی که می‌گذرد، چیزی حدود ۲۵ الی ۳۰ میلیارد ریال باید سرمایه‌گذاری صورت پذیرد. سؤال من این است که آیا فضایی ایجاد کرده‌ایم برای چنین سرمایه‌ای یا نه؟ اگر ایجاد نکردیم، این سرمایه‌گذاری را چه کسی می‌خواهد انجام دهد، دولت یا بخش خصوصی؟» (۳۹) از سوی دیگر، اظهار نظرهای دیگر مقامات حکومتی را نیز داریم که بیشتر به آن اشاره کردم که به ایجاد این فضا کمک که نمی‌کنند، هیچ، بلکه این فضا را تنگ‌تر خواهند کرد. پس برگردیم به همان مثال خودرو. با آن چه که در بالا دیدیم، تردیدی نیست که می‌توانیم به راحتی از روی احتمال سومی رد بشویم. یعنی،

# کارتن سازی ملک



سازنده انواع کارتن سه لا و پنچ لا با چاپ  
دایکات و لمینت  
بخش در سراسر ایران

اتوبان افسریه، ۴۵ متری آهنک، بعد از بل چهارم، بلوار ابوذر (به طرف دانشگاه)

نیش کوچه علامه امینی، پلاک ۱۷۱

تلفن: ۳۱۴۵۸۳۹ - فاکس: ۳۱۴۴۴۷۷



می‌خواهم بگویم که بدون شراکت مستقیم و جدی دولت در افزودن بر ظرفیت تولیدی، پیشنهاد ایشان به نتایج مورد نظرشان نخواهد رسید. و اما، پس از سالم سازی اقتصاد، ادامه می‌دهند، «باید وارد رقابت بشویم و واحدهائی را که در داخل کشور تولید می‌کنند وارد صحنه رقابت با محصولات مشابه خارجی کنیم.» و طبیعتاً با وجود این که اقتصادمان هنوز مدرن نشده است، یعنی هنوز از ابزار و تکنولوژی پیشرفته استفاده نمی‌کنیم در این رقابت برنده هم بشویم. چون «اقتصاد قوی، اقتصادی است که صادرات بالائی دارد.» و اما مرحله نهائی، یعنی مدرن سازی اقتصادی «به معنای بکارگیری ابزار و تکنولوژی پیشرفته در امر صادرات و تولید است.» اولین پرسش این است که اگر در مرحله سالم سازی به خودکفائی رسیدیم و در مرحله قوی‌سازی هم به «صادرات بالا» دست یافته‌ایم، این مرحله نهائی را دیگر برای چه منظوری لازم داریم؟ و اما، پرسش دیگر، اگر اقتصاد قوی از ابزار و تکنولوژی پیشرفته در تولید و صادرات بهره نمی‌جوید، در این عصر و زمانه‌ای که تکنولوژی سوار بشریت شده است، پس چگونه است که «صادرات بالا» امکان‌پذیر می‌شود؟

متأسفانه تناقض و ناهمخوانی نظریات اقتصادی آقای دکتر بسیار جدی است. از یک سو می‌گوید: «عدم خصوصی سازی سبب می‌شود علاوه بر این که سرمایه‌گذاری دولت از لحاظ بازدهی مناسب جواب ندهد، بخش‌های خصوصی هم نتوانند رشد کنند.» در عین حال با قاطعیت اعلام می‌کنند، «من معتقدم اصلاً باید از مرکزی‌سازی بالا، برنامه توسعه تدوین شود و بخش‌ها خودشان را با آن تطبیق بدهند.» و بر همین اساس، یعنی، این برنامه کلی تدوین شده در مرکزی‌سازی بالا، «ممکن است بخش‌هایی کلاً تعطیل شوند و یا بخش‌های جدید ایجاد شوند.» و حتی قبل از تشکیل این مرکز و تدوین این برنامه خودشان دست به کار می‌شوند، «من معتقدم که برای حل مشکلات کنونی تعدادی از پروژه‌هایمان را حتماً تعطیل کنیم و تعدادی از تولیداتمان را نیز تعطیل کنیم.... در مورد مسأله بیکار شدن تعدادی از کارگران نظرم این است که باید با یک برنامه ضربتی آن را حل کرد و مقداری آثار بیکاری را تخفیف داد.» مختصات این برنامه ضربتی را اما، به دست نمی‌دهند و این یکی دیگر از معماهای طرح شده از سوی ایشان است.

از انجام این مصاحبه‌ها که در این نوشتار مورد استناد من بوده‌اند چند سالی گذشته است. امیدوار بودم که سیاست‌پردازان گرامی ما درس‌های ضروری را از گذشته‌های نه چندان دور ما آموخته باشند، ولی دردمندان باید گفت که بلا تکلیفی در عرصه اندیشه‌ورزی اقتصادی عمیق‌تر و علنی‌تر شده است که بررسی مفصل شرایط کنونی می‌ماند برای فرصتی دیگر. انگار همین معضل به قدر کفایت کارساز نبود که سقوط بازار جهانی نفت و به دنبالش کاهش چشمگیر درآمدهای ارزی ایران، بحران اقتصادی را به مرحله بحرانی رسانیده است. از سوی دیگر، در وضعیتی که ایران بیشتر از همیشه به آرامش سیاسی و همگامی و همراهی همگانی نیازمند است تا بتواند با بسیج همه نیروها راه برون رفت از این بحران جدی را بدون مایه گذاشتن از استقلال و حاکمیت سیاسی خود پیدا کند، وضع سیاسی از همیشه متشنج‌تر به نظر می‌آید. عناصر و گروه‌های پرنفوذ پر قدرت تو گوئی در سرزمینی دیگر زندگی می‌کنند. بدون توجه به این وضعیت بحرانی، با موضع‌گیری‌ها و اقداماتی که می‌کنند، نه فقط موجب تعمیق بحران می‌شوند، بلکه از آن بدتر، احتمال یافتن راه‌های برون رفت را نیز کاهش می‌دهند. به اعتقاد من، بحران اقتصادی ما بسیار جدی است و اشتباه عظیم و نابخشودنی است اگر از وارسیدن پی‌آمدهای اقتصادی شرایط فعلی حاکم بر جامعه ایران شانه خالی کنیم. باید با مسؤلیت‌پذیری و صبر و حوصله به بررسی هم‌زمان معضلات و امکانات اقتصادی‌مان برای یافتن راه‌های برون رفت از وضعیت کنونی بپردازیم. با همه دشواری‌های اقتصادی، چنانچه در این راه صادقانه بکوشیم، یافتن راه برون رفت غیر ممکن نخواهد بود. باید تأکید کرد اما، که چنین سرانجامی بدون بسیج همه توان ملی ما قابل حصول نخواهد بود. چنانچه با گریز از زیر بار مسؤلیتی که به گردن داریم، از انجام این مهم شانه خالی کنیم، تردید نیست که دود اصلی این ندانم کاری و مسؤلیت‌گریزی به چشم مردم شریف ایران خواهد رفت. این نیز بدون تردید درست است که اگر جناحها و نیروهائی که مسبب پیدایش و تشدید اوضاع سیاسی متشنج و ناامن کنونی‌اند به خود نیابند و به مسؤلیت‌های ادعائی خویش عمل نکنند، این آتشی که فعلاً در زیر خاکستر بحران اقتصادی خفته است، خشک و تر را با هم خواهد سوزاند.

خدا کند، فردا خیلی دیر نباشد..... و یادتان باشد..... ما گفتیم!

پانوش‌ها:

- ۱- ضرورت سیاست تک‌ترخی کردن ارز، مصاحبه با دکتر پژویان، زمینه، سازمان اقتصادی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، سال دوم، شماره ۱۸، دی ماه ۱۳۷۱، ص ۲۷
- ۲- به نقل از «بهره‌وری، حلقه گمشده اقتصاد ما»، در تدبیر، ماهنامه ویژه مدیران، شماره ۲۸، آذر ۱۳۷۱، ص ۹
- ۳- این داستان «اقتدار آسیب‌پذیر» نیز در ایران داستان درآلودی دارد. در شرایط امروز ایران، به غیر از معدودی که بارشان را بسته‌اند، اکثریت قریب به اتفاق مردم را ظاهراً باید جزو این اقتدار به حساب آورد. گذشته از کارمندان و بازنستگان و دیگر گروه‌های کم‌درآمد، باید بازماندگان شهدای جنگ تحمیلی، معلولین و جانبازان، اسرای ایرانی آزاد شده از عراق (آزادگان)، و بخش وسیعی از نیروهای بسیج را در همین دسته دانست.
- ۴- مصاحبه با دکتر پژویان، همان، ص ۲۱ و ۲۲
- ۵- در رسالت، ۷ بهمن ۱۳۷۱، ص ۵
- ۶- به نقل از رسالت، ۲۲ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵. هرآنچه از مصاحبه آقای دکتر لاریجانی نقل می‌کنم از این منبع است مگر این که خلاف آن تصریح شود.
- ۷- نگاه کنید به: IMF: International Financial Statistice Yearbook, 1991, pp.438-439 همچنین از نشریه «بررسی‌های بازرگانی»، وابسته به مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، شماره‌های متعدد استفاده کرده‌ام و ویژه شماره ۱۲-۸ که در سال ۱۳۷۰ چاپ شدند.
- ۸- رسالت، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۱، ص ۱۵
- ۹- شالونود، عبدالعزیز: جهت‌گیری‌های تازه صنعتی ایران و چالش‌های دهه ۹۰، در نشریه تدبیر، شماره ۲۸، آذر ۱۳۷۱، ص ۲۶
- ۱۰- رسالت، ۷ مهرماه ۱۳۷۱، ص ۱۱
- ۱۱- همان
- ۱۲- رسالت، ۶ آبان ۱۳۷۱، ص ۶
- ۱۳- رسالت، ۱۴ دی ماه ۱۳۷۱، ص ۲۰
- ۱۴- برای وارسیدن گوشه‌ای از این مشکل تاریخی، برای نمونه بنگرید به مقاله «معماری تاریخ» به همین قلم در: مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی، نشر نی، ۱۳۷۶
- ۱۵- علی دینبی، تحولات ساختاری و اقتصادی ایران، ماهنامه بررسی‌های بازرگانی، شماره ۶۵ مهر ۱۳۷۱، ص ۲۳ و ۲۴
- ۱۶- حسین عطیعی: مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، تهران ۱۳۷۱، ص ۹۱
- ۱۷- بنگرید به زمینه، شماره ۲۵، مرداد ۱۳۷۲، ص ۷۲
- ۱۸- رسالت، ۲۸ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵
- ۱۹- همان، ص ۱۵
- ۲۰- رسالت، ۳۰ فروردین ۱۳۷۱، ص ۵
- ۲۱- رسالت، ۲۹ آذر ۱۳۷۲، ص ۶
- ۲۲- رسالت، ۲ دی ماه ۱۳۷۲، ص ۵
- ۲۳- رسالت، ۹ دی ماه ۱۳۷۲، ص ۵
- ۲۴- رسالت، ۹ دی ماه ۱۳۷۲، ص ۵
- ۲۵- رسالت، ۲۸ آذر ۱۳۷۲، ص ۲
- ۲۶- رسالت، ۲۴ آبان ۱۳۷۲، ص ۱۵
- ۲۷- رسالت، ۲۹ دی ۱۳۷۱، ص ۱۵
- ۲۸- رسالت، ۲۵ آبان ۱۳۷۲، ص ۱۹
- ۲۹- همان، ص ۱۹. البته اقداماتی نیز برای خصوصی‌سازی صورت گرفت که ظاهراً آن نیز کارساز نبوده است. که دلیلش به گمان من ابهامی ندارد. مسئله و مشکل اقتصادی ما از مقوله مالکیت دولتی یا خصوصی بسی عمیق‌تر است.
- ۳۰- رسالت، ۲۴ آبان ۱۳۷۲، ص ۱۵
- ۳۱- بنگرید به حمید ارباب: بررسی تسهیلات اعطائی سیستم بانکی به بخش‌های مختلف اقتصادی، در زمینه، شماره ۲۷، مهر ۱۳۷۲، ص ۲۱-۱۲. همچنین بنگرید به مجلس و پژوهش، شماره ۴، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۲۶۱
- ۳۲- رسالت، ۲۵ آبان ۱۳۷۲، ص ۱۹
- ۳۳- همان، ص ۱۹، همچنین بنگرید به رسالت، ۱۷ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵ برای مقررات تازه.
- ۳۴- رسالت، ۲۵ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵
- ۳۵- رسالت، ۱۴ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵
- ۳۶- رسالت، ۱۱ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵
- ۳۷- رسالت، ۱۷ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵
- ۳۸- رسالت، ۲۰ دی ماه ۱۳۷۱، ص ۱۵
- ۳۹- رسالت، ۶ آبان ۱۳۷۱، ص ۶